



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ آبان ۱۴۰۴

موضوع کلی: اصول عملیه

موضوع جزئی: اصل براءت - براءت عقلی - بررسی اشکالات شهید صدر به وجوه چهارگانه - بررسی نظریه حق الطاعه - مصادف با: ۲۸ جمادی الاول ۱۴۴۷

اشکال دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم - شرح رساله حقوق - پذیرش توبه به سبب حج

جلسه: ۴۴

سال هفدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اشکال دوم

عرض نمودیم که نظریه حق الطاعه از جهاتی مبتلا به اشکال است. اشکال اول که یک اشکالی مبنایی است، دیروز ذکر شد. اشکال دوم مربوط به این مطلب ایشان است که فرمودند: مشهور بین مولویت و منجزیت تفکیک کرده و گفتند که منجزیت ارتباطی با مولویت ندارد، زیرا تکلیف فقط با قطع و یقین و وصول منجز می شود و در غیر این صورت منجز نیست. لذا قائل به قبح عقاب بلایان شدند. شهید صدر به مشهور اشکال کردند که تفکیک بین منجزیت و مولویت صحیح نیست، زیرا منجزیت از لوازم حق الطاعه است. برای همین، ایشان دایره حق الطاعه را شامل تکالیف محتمل هم دانسته اند.

اشکال این است که منجزیت از حیث حدود تابع مولویت نیست. درست است که اصل مولویت با منجزیت مرتبط است، یعنی بالاخره تا مولویت نباشد، معنا ندارد که تکلیف در یک صورت مثلاً با پاداش مواجه شود و در صورت دیگر، عذر نسبت به آن پذیرفته شود؛ اما از نظر حدود، تبعیتی در کار نیست. بله، مولویت خداوند متعال، گسترده است، اما اینکه به حدی باشد که حتی شامل تکالیف محتمل هم بشود، این مورد قبول نیست، به دلیل اینکه نباید عالم تشریع را به عالم تکوین قیاس کرد. ما در عالم تکوین برای خداوند مولویت مطلقه قائلیم ولی در عالم تشریع، همانطور که دیروز عرض کردیم، چنین اطلاقی وجود ندارد و لذا شمول این مولویت نسبت به تکالیف محتمل، محل اشکال است.

این در واقع یک حیث دیگری از همان اشکال است. پس اشکال ما به شهید صدر این است که حدود منجزیت، تابع حدود مولویت نیست و اینکه ایشان بین حدود منجزیت و حدود مولویت ملازمه برقرار کرده اند، این قابل قبول نیست.

اشکال سوم

اگر ما قیاس مولویت تشریعی به مولویت تکوینی را بپذیریم و بگوییم دایره مولویت تشریعی خداوند مانند مولویت تکوینی است، یعنی این دو از حیث حدود نیز یکسان هستند. سؤال این است که چرا شهید صدر حق الطاعه یا حق المولویه را منحصر در تکالیف احتمالی می کند؟ ایشان می گویند: دایره مولویت خداوند آنقدر گسترده است (به همان دلایلی که ذکر شد) که اگر عبد احتمال یک تکلیف را بدهد، عقل می گوید تو باید این تکلیف را اتیان کنی.

ما می گوییم: در صورت پذیرش چنین توسعه ای در مولویت تشریعی، حتی در جایی که یقین داریم تکلیفی نیست، بلکه صرفاً مولا اراده کرده؛ آنجا هم باید اتیان لازم باشد. زیرا طبق این مسلک دیگر مسئله ی تکلیف موضوعیت ندارد. اگر مولایی که ما را خلق کرده، آفریده، نعمت داده، در ذهن خود اراده کرده که مثلاً بنده این کار را بکند، اراده کرده ولی هنوز دستوری صادر نکرده، ما یقین داریم دستوری صادر نکرده، همان حق الطاعه ما را ملزم به اتیان به مراد می کند، هر چند یقین داریم تکلیفی

نیست. در حالی که خود شهید صدر پا را از دایره تکلیف محتمل فراتر نگذاشته؛ زیرا نمی‌گویند اگر علم به مراد داشتنی در حالی که یقین به عدم تکلیف داری، باز هم باید اتیان کنی.

ما حتی یک پله بالاتر می‌رویم و می‌گوییم: بنا بر مسلک حق‌الطاعة، احتمال اراده برای لزوم اتیان هم کافی است. یعنی می‌دانیم مولا تکلیفی نکرده، دستوری نداده، یقین هم نداریم که آیا انجام کاری از سوی عبد اراده کرده است یا خیر، اما احتمال می‌دهیم مولا اراده کرده باشد؛ باید آن را اتیان کنیم. یعنی به حکم عقل، نه تنها اتیان به تکلیف محتمل لازم است، بلکه اتیان به اراده یقینی و حتی اتیان به اراده محتمل نیز لازم است. بلکه حتی ایشان به محبوب او هم لازم است در حالی که شهید صدر، حق‌الطاعة را در محدوده اتیان به تکالیف محتمل به رسمیت شناخته است، اما اشکال این است که چرا شهید صدر این را محدود به تکالیف محتمل کرده است، بلکه باید سه پله بالاتر برود و حتی موارد اراده و اراده احتمالی و حب مولی را نیز در بر بگیرد.

سوال:

استاد: اراده یعنی مقدماتش فراهم شده، چیزی محبوب مولا است، سپس شوق موکد به تحقق آن در او ایجاد بشود. محبوب بودن یک پله بالاتر است، یعنی چیزی نزد خداوند، نزد شارع، محبوب است، دوست دارد، حتی اراده هم نکرده، ما یقین داریم اراده نکرده، احتمال اراده هم نداریم، ولی می‌دانیم محبوب است نزد او. اینجا باید حق‌الطاعة شامل آن بشود. این پله سوم می‌شود.

اشکال چهارم

ایشان منشأ اشتباه مشهور در تفکیک بین مولویت و منجزیت را این دانست که مولویت حقیقی با مولویت عقلایی قیاس شده و از آنجا که در مولویت عقلایی تنها تکلیف واصل، لزوم اتیان دارد، گمان کردند که در مورد مولویت خداوند هم اینچنین است که اگر تکلیف واصل و قطعی شد، لازم‌الامثال است. اشکال ایشان این بود که قیاس مولویت خداوند با مولویت عقلایی، قیاس مع الفارق است.

پاسخ ما به ایشان این است که: اگر مشهور بین منجزیت و مولویت تفکیک کرده‌اند. به خاطر قیاس مولویت خداوند با مولویت عقلایی نیست، بلکه محتمل است علت تفکیک منجزیت و مولویت این باشد که بین حدود منجزیت و حدود مولویت، ملازمه ندیده‌اند. یعنی از دید مشهور بین مولویت خداوند و منجزیت احکام و تکالیف ملازمه است اما از حیث حدود، تبعیت در کار نباشد. دایره منجزیت از دایره مولویت کمتر باشد.

اشکال پنجم

سلمنا مشهور مولویت خداوند را با مولویت عقلایی قیاس کرده‌اند. اما مسئله این است که آیا ما می‌توانیم از مولویت عقلایی تعدی کنیم به مولویت ذاتی یا خیر؟ ظاهر سخن شهید صدر این است که تعدی از مولویت عقلایی به مولویت خداوند جایز نیست.

شاگردان شهید صدر دو احتمال در این باره ذکر کرده‌اند که هر دو مبتلا به اشکال است.

یک احتمال این که در خود مقیس‌علیه این خصوصیت نیست تا بخواهد به مقیس تعدی بشود. یعنی خود مولویت عقلایی به گونه‌ای است که در آن حق‌الطاعة مشروط به وصول تکلیف نیست، تا بخواهد به مولویت خداوند تعدی بشود. احتمال دوم این که در مولویت عقلایی، حق‌الطاعة مشروط به وصول است، لکن به خاطر خصوصیتی که وجود دارد، ما نمی‌توانیم

آن را به مولویت خداوند تعدی و تسری بدهیم.

این دو احتمال را ما تفصیلاً توضیح دادیم و هر دو را مورد اشکال قرار دادیم.

اشکال ششم

شهید صدر فرمودند: اگر شارع، طریق معمول در مولویت‌های عقلایی (مبنی بر اینکه تکلیف باید واصل شده باشد تا اتیان آن لازم باشد) را امضاء کرده و معتبر شمرده باشد این به معنای اثبات برائت شرعی است، در حالی که ما در اینجا بحث از برائت عقلی می‌کنیم. تکیه شهید صدر در اینجا این است که عقلاً روش و سیره‌ای دارند که اگر این سیره مورد امضا قرار گیرد، این همان برائت شرعی است، در حالی که ما درباره برائت عقلی بحث می‌کنیم.

اشکال اینجاست که مسئله، مسئله سیره عقلاً نیست تا توسط شارع امضاء شود، بلکه مسئله، ملازمه بین حکم شرعی و حکم عقل عملی است. اگر ما از راه ملازمه وارد شویم، دیگر اشکال شهید صدر وارد نخواهد بود.

اشکال هفتم

شهید صدر به استناد این که مولویت خداوند مانند سایر صفات او در اتم مراتب قرار دارد، نتیجه گرفته‌اند که در حفظ حرمت مولا و اطاعت از او نیز باید اتم مراتب رعایت شود. ایشان می‌فرمایند این مولا در بالاترین مرتبه است، ما نیز که بنده او هستیم، باید در بالاترین مرتبه اطاعت کنیم و بالاترین مرتبه اطاعت این است که حتی اگر احتمال تکلیف دادیم، به آن عمل کنیم. اشکال ما در اینجا این است که چه دلیلی وجود دارد که اگر مولویت مولا در بالاترین مرتبه است، اطاعت نیز لزوماً باید در بالاترین مرتبه باشد؟ بین اتم مراتب در مولویت و بین اتم مراتب در طاعت، ملازمه وجود ندارد. به علاوه، خود ایشان همانطور که پیشتر گفتیم گویی در ناحیه طاعت به اتم مراتب ملتزم نشده‌اند؛ زیرا می‌گویند فقط تکالیف محتمل، لازم‌الاتیان است، حال آنکه ما بالاتر از تکالیف محتمل، اراده یقینی، اراده احتمالی، محبوبیت یقینی و محبوبیت احتمالی نیز داریم. پس در همه آنها باید محتملات اتیان شود. پس کأنه خود ایشان این را محدود کرده‌اند.

اشکال هشتم

اشکال دیگر مربوط به مطلبی است که ایشان درباره امکان ترخیص در اطراف علم اجمالی فرمودند. ایشان می‌گویند: طبق مسلک حق الطاعة، امکان ترخیص نسبت به همه اطراف علم اجمالی وجود دارد.

اشکال این است که چنانچه با ترک یکی از اطراف علم اجمالی موافقت شود، این سر از مخالفت با علم تفصیلی درمی‌آورد. درست است که ما علم اجمالی داریم و اطراف علم اجمالی هر دو به صورت احتمال مطرح هستند، اما اینجا ما چیزی داریم به نام جامع؛ جامع بین اطراف معلوم بالتفصیل است؛ ما یقین داریم در روز جمعه، تکلیفی، نمازی، بر ما واجب است. اگر ما قائل به امکان ترخیص نسبت به همه اطراف علم اجمالی شویم، معنایش آن است که امکان ترخیص نسبت به علم تفصیلی به جامع را پذیرفتیم؛ در حالی که این قطعاً جایز نیست. یعنی اگر عقل بگوید تو می‌توانی نماز ظهر را نخوانی یا عقل بگوید می‌توانی نماز جمعه را نخوانی، این معنایش این است که می‌توانم تکلیف واجبی را ترک کنم و امکان ندارد شارع چنین ترخیصی را صادر کند. اینها اجمالاً اشکالاتی بود که به طور خلاصه بیان کردیم و به این ترتیب، بحث ما درباره برائت عقلی تقریباً به پایان می‌رسد و انشاءالله وارد بحث برائت شرعی خواهیم شد. معلوم شد تا اینجا که همان قول مشهور صحیح است؛ قبح عقاب بلا بیان و برائت عقلی ثابت است.

«حق الحجة ان تعلم انه وفادة الى ربك و فرار اليه من ذنوبك و به قبول توبتك». این جمله، پس از بیان آن دو حقی که در جلسات گذشته اشاره کردیم، اشاره به این دارد که با حج و به سبب حج، توبه تو پذیرفته می‌شود. این دیگر جزء حقوق نیست؟ این ثمره و نتیجه است.

پذیرش توبه به سبب حج

حق حج را بیان کردند: یکی اینکه بدانی که «انه وفادت الى ربك» و بدانی که «انه فرار اليه من ذنوبك»؛ آن دو حق را توضیح دادیم. سپس می‌فرماید: به سبب حج، توبه تو قبول می‌شود. این، اثر و ثمره حج است. یعنی چه که به سبب حج توبه تو قبول می‌شود؟

در اینجا نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که برای حج، یک سری آمادگی‌های قبلی لازم است که اگر انسان با این آمادگی‌ها پیش رود، می‌تواند آنها را تکمیل کند و البته چیزهای جدیدی نیز کسب نماید. ظاهر این کلام امام این است که به سبب حج، توبه تو قبول می‌شود. این عبارت دلالت بر این دارد که انسان باید قبل از حج توبه کند، یا در حین حج که به سبب عمل حج، توبه او قبول شود.

در کلامی از امام صادق (ع) وارد شده است (این روایت طولانی است) می‌فرماید: «إذا اردت الحج...» پس از بیان یک سری کارها و تکالیف، می‌فرماید: هنگامی که تصمیم به حج گرفتی، می‌رسد به اینجا: «ثم الغسل بماء التوبة الخالصة من الذنوب»^۱ می‌فرماید: با آب توبه خالص، گناهایت را بشوی. این مربوط به قبل از حج است. می‌فرماید: هنگامی که تصمیم به حج گرفتی، توبه واقعی کن، توبه حقیقی کن؛ همان که خداوند متعال در سوره تحریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا»^۲ بنابراین، توبه پیش از حج باید صورت بگیرد. اما قبول توبه به سبب حج است.

در روایتی از پیامبر خدا (ص) وارد شده است: «تَابِعُوا بَيْنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ؛ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَالذُّنُوبَ، كَمَا يَنْفِي الْكِبَرُ خُبَّ الْحَدِيدِ»^۳. می‌فرماید: دائماً حج و عمره به جا آورید؛ زیرا این دو، فقر و گناهان را از بین می‌برند، همان‌گونه که کوره، زنگار آهن را از بین می‌برد. این آهنی که در کوره می‌گذارند، زنگارش از بین می‌رود. حج و عمره نیز گناه و فقر را این چنین از بین می‌برند.

همچنین روایتی از امام باقر علیه‌السلام وارد شده است: «مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا، مُبْرَأً مِنَ الْكِبَرِ، رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»^۴. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: کسی که به نیت حج یا عمره به زیارت این خانه برود و از کبر مبرا باشد (عجیب است) اینها همان آمادگی‌هایی است که قبل از حج باید در خود فراهم کرد. این طور نیست که کسی با همان حال و هوای همیشگی، با استکبارش، با تبخترش، با عدم توبه، همین‌طوری و بدون این که هیچ تغییری در بدو امر یا قصد تغییر در خودش ایجاد کند، برخیزد و به آنجا برود و انتظار هم داشته باشد که همه اینها حاصل شود؛ این امکان ندارد. می‌فرماید: کسی

^۱ مصباح الشریعه، صفحه ۱۴۲.

^۲ سوره تحریم، آیه ۸.

^۳ الکافی، جلد ۸، صفحه ۱۸۶.

^۴ الکافی، جلد ۸، صفحه ۱۷۹.

که به قصد حج یا عمره یعنی واقعاً خالصانه برود، نه برای به رخ کشیدن و بر سر زبان‌ها افتادن، و از کبر میرا باشد، استکبار بدترین خصلت آدمی است، این آدم، بی‌گناه برمی‌گردد، مثل روزی که از مادرش متولد شد؛ یعنی هیچ‌چیز از گناهان او باقی نمی‌ماند.

شیخ صدوق در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَغْفِرُ لِلْحَاجِّ وَلِأَهْلِ بَيْتِ الْحَاجِّ وَلِعَشِيرَةِ الْحَاجِّ وَلِمَنْ يَسْتَغْفِرُ لَهُ الْحَاجُّ»^۱. می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی خود حاجی را، خانواده حاجی را، عشیره حاجی را، و هر کسی را که حاجی برایش طلب آمرزش کند می‌بخشد. البته این بحثی دارد، که در جلسه بعد به آن می‌پردازیم.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ ثواب الاعمال، صفحه ۴۶.